

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه درس عقائد خاصه ۲

قسمت اول

جامعه الزهرا (سلام الله عليها) قم

بختیاروند/۱۳۹۴

این جزوه صرفاً برای مطالعه مباحث کلاس تهیه شده و به عنوان منبع و اثری علمی محسوب نمی شود.

مقدمه

چرا باید عقائد امامیه را آموخت؟

سه قانون + ضمیمه مهم

۱. بین اعتقاد و عمل رابطه مستقیم وجود داشته و اعمال ما ساخته افکار و اندیشه های ما هستند.
۲. اخلاق و احکام فرع اعتقادات و باورها هستند.
۳. همه خوبی ها و فضائل ریشه در نگاه توحیدی داشته و شرک منشأ همه بدی هاست.

توضیح قانون اول

سوار تاکسی می شوید. یک کیف پول در جلوی پای شما، زیر صندلی وجود دارد ... واکنش شما چیست؟
آرش عجله دارد که خود را به مرحله آخر مسابقه دوچرخه سواری برساند، در بین راه، چشمش به عابری مسن می افتد که پایش در گودال گیر کرده است. شاید پایش شکسته باشد. میوه هایی که خریده بود نیز بر زمین پخش شده اند

توضیح قانون دوم

باید و نباید های روابط اجتماعی، سیاسی، ازدواج و ... چیست؟
کمک به غیرهموطنان، یا کسانی که با شما هم آیین نیستند درست است یا غلط؟
باید و نبایدهای اخلاق جنسی چیست؟

توضیح قانون سوم

حضرت یوسف علیه السلام به همنشینان خود در زندان فرمود:
«آیا اربابان و خدایان مختلف داشتن بهتر است و یا پیروی از یک خدای یکتایی که بر همه چیز سلطه و توانایی دارد؟».

**دین توحیدی بدون نظارت رهبر و امام
معصوم، به اهداف مورد نظر خود نخواهد
رسید.**

فصل اول : جایگاه امام نزد امامیہ و دیگران

مباحث مورد بحث:

۱. تاریخ اجمالی «امامت پژوهی»

۲. رویکرهای مختلف در بحث از امامت

تاریخ اجمالی بر امامت پژوهی

دانشمندان شیعه در آثار تفسیری، شرحهای نهج البلاغه، کتابهای تاریخی و رساله‌های کلامی و عرفانی خود، به بحث از امامت پرداخته‌اند. مؤلف معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت تعداد ۱۳۰۵۹ اثر درباره امام و امامت از شیعه را فهرست کرده است. آقا بزرگ تهرانی (۱۲۹۳-۱۳۸۸ ه. ق) کتاب‌شناس بزرگ شیعی، فهرست بالغ بر ۱۲۰ تک‌نگاره (رساله مستقل و مختص) دانشمندان مسلمان درباره امامت را گزارش کرده است.

امامت پژوهی، سابقه‌ای طولانی دارد و شیعیان که به فضل و قرآن آگاهی، شهره بودند، در مواجهه با انحراف امامت به خلافت، به بحث و نقد و نظر در مسأله پرداختند.

ابن ندیم، فهرست‌نگار و کتاب‌شناس معروف، علی بن اسماعیل بن میثم تمّار را نخستین کسی می‌داند که در باب امامت، رساله‌ای نوشت و نام دو تک‌نگاره از وی را به نامهای «الامامة» و «الاستحقاق» نیز به میان می‌آورد. وی همچنین هشام بن حکم، صحابی و شاگرد معروف امام صادق علیه السلام را نیز از جمله دانشمندانی می‌داند که در امامت، رساله‌های متعددی نگاشت. ابن ندیم، دو رساله «الامامة» و «امامة المفضول» را از جمله تألیفات هشام بن حکم دانسته است.

البته در کنار رساله‌هایی که در اثبات امامت نوشته می‌شد، برخی افراد نیز رساله‌هایی در مخالفت با امامت شیعه می‌نوشتند.

برخی از معروف ترین رساله‌ها در امامت از علما شیعه

رساله الامامة و التبصرة من الحيرة از صدوق اول؛ یعنی شیخ ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (متوفی ۳۲۹ ه. ق)؛

رساله الامامة از شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ه. ق)؛

رساله الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد از ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العکبری، معروف به شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ه. ق)؛

رساله دایرة المعارف گونه الشافی فی الامامة و ابطال الحجج العامة از سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵-۴۳۶ ه. ق) و تلخیص آن از شیخ طوسی؛

رساله الامامة شیخ قاضی اشرف الدین بریدی آبی از متکلمان معروف شیعه در سده ششم؛

رساله الامامة خواجه نصیر الدین طوسی؛ رساله الامامة شیخ زین الدین بیاض نباطی، صاحب کتاب گرانقدر الصراط المستقیم (متوفی ۸۷۷ ه. ق)؛

رسالة الامامة شیخ عبد النبي بن سعد الدین جزائری (متوفی ۱۰۲۱)؛

رساله شیخ ابن الحسن سلیمان بن عبد الله الماحوزی (۱۰۷۰-۱۱۲۱ ه. ق) و دهها رساله دیگر از متأخران.
انواع رویکردهای به مسأله امامت



جایگاه امام در نزد اهل سنت

مقام امامت نزد اهل سنت، به طور کلی یک منزلت اجتماعی و منصب عادی و غیر الهی است که توده مردم، بویژه اهل حل و عقد (مدیران و مسئولان)، این مقام را انتخاب می‌کنند. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ه. ق) دیدگاه یاد شده را به اختصار، چنین گزارش می‌کند:

«امامت، از مصالح همگانی است که به دیدگاه خود امت وانهاده شده است، هر کس را تعیین کردند، او پیشوا خواهد بود».

بر این مبنا، شرط مهم خلیفه، صرفاً برخورداری از شایستگی اداره کردن امور جامعه و لیاقت کاردانی در امر مدیریت اجتماعی است و نه عدالت و پیراستگی از گناه و خطا و نه آگاهی کامل و بصیرت نافذ و برخوردار از کتاب و سنت. به همین دلیل، برخی از متکلمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که خلیفه می‌تواند فاسق یا جاهل باشد.

اهمیت مقام امام نزد شیعیان

- امامت یکی از اصول دین یا مذهب
- امامت امری الهی و فراتر از گزینش مردم
- امامت آخرین مرحله سیر تکاملی انسان
- امامت یگانه راه خدا
- شناخت امام اساس خداشناسی
- امام واسطه فیض
- جهان هستی وابسته به وجود امام

امام قطب امت

اطاعت امام در ردیف اطاعت خداوند و پیامبر

۱۰. تجلی توحید در نظام امامت

۱۱. وجود امام، عامل بقای اسلام

۱۲. امامت نظام امت

۱۳. عدم شناخت امام موجب گمراهی است

۱۴. امام، تنها عامل ولایت و تربیت معنوی

۱. امامت یگانه راه خدا

معانی الأخبار؛ النص؛ ص ۳۳

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطُ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطُ فِي الْآخِرَةِ وَآمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

۲. شناخت امام اساس خدائشناسی

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت امام حسین علیه السلام روزی بر یارانش وارد شد و پس از ستایش حضرت پرودگار و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان وی، فرمود: ای مردم! سوگند به خدا که خداوند، بندگانش را نیافرید، مگر این که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، او را پرستش و عبادت کنند و زمانی که او را پرستیدند، از پرستش غیر او بی نیاز شوند. در این هنگام، کسی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! معرفت و شناخت خدا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: معرفت خدا این است که مردم هر عصر و زمان، امام و رهبر دوران خود را شناسایی کرده، فرمانبرداری و پیروی او را واجب بدانند.

۳. امام واسطه فیض

فلاسفه بزرگ مشائی و اشراقی؛ همچون «ابن سینا» در الهیات شفا «ابن سینا، الشفا (الهیات)، ص ۴۵۵/۱» و «شهاب الدین سهروردی» در کتاب حکمت الاشراق، خالی نماندن عالم را از وجود امام (که با مضمون احادیث و استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر، موافق است)، با صراحت، پذیرفته‌اند.

شیخ اشراق می گوید:

«لا یخلو العالم منه»؛ یعنی عالم، خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند و او کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با اوست؛ اگر چه در نهایت ناشناسی و برکناری از مداخله در امور باشد. اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار، نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبّر و مدیر الهی خالی بماند؛ یعنی دست تصرف و اداره او در امور، باز نباشد، تاریکیها بر جهان حکمفرما می شود.

در جای دیگر گفته است: «بل العالم ما خلا قطاً عن الحکمة و عن شخص قائم بها و هو خلیفة الله فی أرضه و هذا یکون ما دامت السموات و الارض»؛ یعنی: بلکه عالم، هرگز از حکمت و از کسی که حامی حکمت است، خالی نبوده

است و او خلیفه خداوند در میان خلق است و تا آسمان و زمین برپاست، همین طور خواهد بود. (مصنفات)

۴. جهان هستی وابسته به وجود امام

نسبت به وابستگی جهان هستی به وجود امام، برخی از فقرات زیارت جامعه کبیره، قابل توجّه است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. «بکم فتح الله و بکم یختم الله»؛ خداوند متعال، به خاطر شما آفرینش را آغاز کرد و به شما پایان می‌دهد. نکته‌ای که نسبت به این فقره، قابل توجّه است، این که پس از پایان این جهان، در آخرت هم باب رحمت الهی به واسطه وجود مقدس ائمه هدی علیهم السلام گشوده می‌شود و به سبب وجود آنها درهای بهشت به روی نیکوکاران باز می‌شود و درهای دوزخ هم بر اهل ایمان بسته می‌شود.

۲. «بکم ینزل الغیث»؛ خدای متعال به خاطر شما باران رحمت خود را فرو می‌فرستد.

۳. «بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه»؛ به خاطر شما خداوند، آسمان را نگاه می‌دارد تا بر زمین نیفتد، جز به امر و فرمانش. این بیان، عیناً از قرآن اقتباس شده و از نظر اهمیت، در متن زیارت آمده است: «وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا».

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «بنا یمسک السموات و الأرض أن تزولا».

این معنی در دعای عدیله در شأن ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیز آمده است: «و ببقائه بقیت الدنیا و بيمينه رزق الوری بوجوده ثبت الأرض و السماء».

۵. امام قطب امت

امام علی علیه السلام درباره جریانهای سیاسی انحرافی که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد و به تفکیک و برانگیز امامت از امت انجامید، به عنوان یک افشاگری تاریخی، در خطبه سوم نهج البلاغه از خود و سردمداران این جریان انحرافی سخن می‌گوید. امام علیه السلام نخستین نقش امام را در جامعه اسلامی و هسته مرکزی و مقوم امامت را در امت، چنین بیان می‌کند:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ [ابنُ أَبِي قُحَافَةَ] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا نَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ

هان! به خدا قسم ابو بکر پسر ابو قحافه جامه خلافت را پوشید در حالی که می‌دانست جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست، سیل دانش از وجود همچون سیل سرازیر می‌شود، و مرغ اندیشه به قلّه منزلتم نمی‌رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم، و روی از آن بر تافتتم، و عمیقاً اندیشه کردم که با دست بریده و بدون یاور بجنگم، یا آن عرصه گاه ظلمت کور را تحمل نمایم، فضایی که پیران در آن فرسوده، و کم سالان پیر، و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می‌شود!

(نهج البلاغه/خطبه ۳. معروف به شقشقیه)

۶. عدم شناخت امام باعث گمراهی

١. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ مَيِّتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ - كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ. (كافي، ج ١، ص ١٨٥)

٢. كمال الدين و تمام النعمة ؛ ج ٢ ؛ ص ٤٠٩

□ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ ع إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَخَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.

فصل دوم: جایگاه معرفتی امامت در اندیشه دینی

منبع: کتاب امامت پژوهی (با صرف و تلخیص)

مباحث مورد بحث در این فصل

۱. معنای دین و مذهب

۲. معنای اصل و فرع

۳. بررسی سه دیدگاه:

فرعی بودن بحث امامت

اصل دین بودن امامت

اصل مذهب بودن امامت

مقدمه

امامت، صرفاً نظریه‌ای تئوریک نیست، بلکه باوری در میان باورها و عقاید دینی مسلمانان است؛ البته باوری که در تفسیر آن، اختلاف و مواضع گوناگون به وجود آمده است.

اختلاف در تعیین مصداق امامت، اولین نزاع بین مسلمانان، بلافاصله پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود که رفته رفته از مصداق، فراتر رفت و به ویژه به دلیل مباحثی که شیعیان مطرح کردند، به صورت اختلاف در مفهوم‌سازی، چستی امامت و حقیقت و منزلت آن درآمد و به صورت مسأله‌ای اعتقادی مطرح شد.

تمایز دین و مذهب

دو واژه دین و مذهب، تابع قاعده «إذا اجتماعا افترقا و إذا افترقا اجتماعا» است. زمانی که هر دو با هم به کار رود، معمولاً دو معنای مختلف دارد، اما در کاربردهای جداگانه به معنای واحد به کار می‌رود.

مفهوم‌شناسی «دین»

«دین» در لغت به معنای جزاء، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و غیر آن است و در اصطلاح، با تعبیر زیر آمده است:

۱. «كل ما يدعو إليه نبينا محمد صلی الله علیه و آله و سلم» «اسم لجميع ما تعبد الله به خلقه و أمرهم بالقيام به».

۳. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم المحمود إلى ما هو خير بالذات».

۴. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم المحمود إلى ما هو خير بالذات قلبيا كان أو قلبيا».

۵. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم إياه الصلاح فى الحال و الفلاح فى المآل».

۶. «الشريعة الإلهية المعتمد على الرسالة السماوية».

۷. «مجموع التكالیف التي يدين بها عباد الله».

۸. «نحو سلوك فى الحياة الدنيا يتضمن صلاح الدنيا بما يوافق الكمال الأخرى».

۹. «طريقة اجتماعية جعلها الله على عاتق الناس».

نکته در مورد تعاریف اصطلاحی دیگر در مورد دین

مجموعه تعاریفی که برای دین آمده است، به سه گروه خاص، عام و اعم، قابل تقسیم می‌باشد که در بالا تنها به دو دسته اول اشاره شده است. مراد از تعاریف خاص، آن دسته از تعاریف است که تنها ناظر به دین اسلام است و منظور از تعاریف عام، تعاریفی است که به همه ادیان الهی اشاره دارد، و مقصود از تعاریف اعم، تعاریفی است که ناظر به دین به صورت کلی؛ یعنی اعم از ادیان الهی و غیر الهی است.

تعاریف یاد شده، همه در الهی بودن دین، مشترک است و وجه تمایز آنها این است که در برخی به هر دو بعد دین (معنوی و مادی) اشاره شده و در برخی دیگر، تنها به بیان چهره مذهبی یا دنیوی دین بسنده شده است.

مفهوم شناسی «مذهب»

«مذهب» در لغت به معنای روش، عقیده و طریقه است و در اصطلاح، عقیده‌ای است که صاحب آن، همواره در مسیر دین‌داری، بدان پای‌بند است. به تعبیر دیگر، مذهب، روش خاصی در فهم مسائل اعتقادی است و یا راهی است که امت، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برداشت از دین، برگزیدند.

از اینجا فرق دین و مذهب نیز روشن می‌گردد؛ زیرا طبق تعاریف فوق، مذهب، نوعی عقیده، روش و تلقی است که نسبت به دین صورت می‌گیرد. بنا بر این، تا دینی نباشد، مذهبی نیز نخواهد بود. پس مذهب، فرع بر دین است.

تمایز اصل و فرع

دو واژه اصل و فرع، معانی لغوی و اصطلاحی فراوانی دارد و در مقابل یکدیگر به کار می‌رود؛ مثلاً در اصطلاح علوم عقلی، اصل و فرع، قاعده‌ای کلی است و آنچه از آن تفریع گردد، به کار برده می‌شود.

معنای اصل و فرع در اینجا، از نسبت خاص امری با باورهای دینی یا مذهبی حکایت دارد؛ مانند اصطلاحات ذاتی دین و عرضیات آن، گوهر دین و غیر آن. به همین دلیل، اصل و فرع را نباید با این اصطلاحات درآمیخت.

مراد از اصل و فرع در دین

وقتی نسبت به مجموعه نظام‌مند باورهای دینی، از اصل و فرع، سخن به میان می‌آید، مراد این است که باور خاص در این نظام، چه جایگاهی دارد؟ آیا در ریشه آن است یا در تنه و یا شاخ و برگها؟ درخت بدون شاخه نیز درخت است، ولی درختی ناقص و درخت بدون ریشه، قوام و ماندگاری ندارد. هر اندیشه‌ای که ماندگاری و پایداری درخت معرفت دینی، به آن باشد، اندیشه‌ای از اصول است، و الا از فروع است به شمار می‌رود. بنا بر این، اصول، ارکان و مقومات نظام باورهای دینی است؛ به همین دلیل، در معرفت دینی مسلمانان، توحید، اصل است.

مراد از اصول دین

مراد از اصول دین، باورهایی است که جزو ماهیت دین به شمار می‌رود و به همین دلیل، ملاک اسلام و کفر است؛ معتقد به آن، مسلمان و منکر آن، کافر محسوب می‌شود. و مراد از اصول مذهب، اعتقاداتی است که جزو ماهیت دین نیست و دین، بدون آنها فرو نمی‌ریزد، اما این اندیشه، جزو عقیده و روش خاصی در تلقی دین است که مذهب خوانده می‌شود.

سوالات کلیدی

بر اساس توضیح مفاهیم اصل، فرع، دین و مذهب، پرسش اساسی تحقیق حاضر را در سه گزینه عمده می‌توان جست:

۱. آیا امامت، از اصول دین و جزو ماهیت دین است؟

۲. آیا امامت، از اصول مذهب (شیعہ) است؟

۳. آیا امامت، به طور کلی از مسائل فروع دین و مذهب است؟

دانشمندان مسلمان، در این مسأله، سه دیدگاه عمده دارند که در واقع، هر کدام، یکی از سه گزینه یاد شده را برگزیده‌اند.

بررسی سه دیدگاه

نظریه اول: فرع انگاری امامت

اشاعره و معتزله، بر این باورند که امامت و مباحث مربوط به آن، از موضوعات علم فقه است و طرح مباحث امامت در اواخر کتب کلامی، نه به دلیل کلامی بودن آن، بلکه صرفاً برای رعایت عادت است که از دیرباز در این باره جاری بوده، وگرنه جایگاه اصلی طرح آن، علم فقه است.

امام الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۸) می‌گوید:

سخن گفتن درباره امامت، از اصول عقاید به شمار نمی‌آید و خطر (گمراه شدن) کسی که وارد بحث امامت می‌شود، بسی بیشتر از خطر (گمراه شدن) کسی است که نسبت به آن، از اساس، جاهل باشد.
امام الحرمین جوینی، الارشاد، ص ۲۴۵.

ابو حامد محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) می‌نویسد:

بحث کردن در باب امامت، نه از اصول دین و نه بحثی صرفاً عقلی است، بلکه از مسائل فقهی به شمار می‌رود ... و لکن از آنجا که از دیرباز، رسم چنین بوده است که مباحث کتابهای اعتقادی را با بحث امامت به پایان برند، ما نیز چنین کردیم.

ابو حامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۴.

سیف الدین آمدی (متوفی ۶۳۱) که از اعظم عالمان اشعری در سده هفتم به شمار می‌رود، بر این باور است که سخن گفتن درباره امامت، نه از اصول دین است و نه آن قدر مهم است که مکلف نتواند آن را رها کند و یا بدان جاهل باشد. وی سپس در پاسخ این پرسش که اگر امامت، از اصول عقاید نیست، پس چرا آن را در کتاب کلامی خویش مورد بحث قرار داده است، می‌گوید: «عادت بر این بوده است که آن را در اواخر کتب کلامی می‌آوردند ... ما صحیح ندانستیم که با نیاوردن آن در این کتاب، خرق عادت کنیم.»

قاضی عضد الدین ایچی (متوفی ۷۵۶) از متکلمان بزرگ اشعری می‌نویسد: «و آن در نزد ما از فروع است و برای پیروی از گذشتگان ما آن را در علم کلام آوردیم.»

تفتازانی (متوفی ۷۹۳)، ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) و دیگر مشاهیر اشاعره نیز تصریحاً یا تلویحاً، این مطلب را در نوشته‌های خویش آورده‌اند و تأیید کرده‌اند.

صاحبان اندیشہ فوق، امامت را نه تنها از اصول نمی‌دانند، بلکه در میان فروع نیز چندان اهمیتی برای آن قائل نیستند؛ تا آنجا که درباره امامت گفته‌اند: «امید به نجات کسی که از بحث امامت روگردان می‌شود، بیشتر است تا آن کسی که به مباحث امامت می‌پردازد.»

نقد اندیشہ فرع انگاری امامت

اندیشہ فوق، چنان که از گفتار برخی از قائلان به این نظریه بر می‌آید، مبتنی بر نظریه‌ای دیگر است که اشاعره و معتزله در باب ضرورت امامت اتخاذ کرده‌اند. آنان در مسأله ضرورت امامت، بر این گمانند که نصب و تعیین امام، در شرع بر مردم واجب است.

بنا بر این، از دیدگاه آنان، تعیین و برگزیدن امام، فعلی از افعال مکلفان است، و چون افعال مکلفان، موضوع علم فقه است، پس مباحث امامت نیز مربوط به علم فقه می‌باشد. لیکن از آنجا که ادله شرعی وجوب امامت، در جای خود، نقد و به آن پاسخ داده شده است، نظریه فرع انگاری امامت نیز که بر آن مبتنی است، معتبر نخواهد بود.

همچنین این نظریه، مبتنی بر تصویری خاص از منزلت، نقش و اهمیت امامت است. این تصویر، همان گونه که در مقاله «منزلت امامت ...» بیان شد، دیدگاه تحویلی‌نگرانه و مبتنی بر مغالطه کنه و وجه است.

نظریه دوم: امامت، بمثابة يك اصل دینی

بیشتر اندیشمندان امامیه و شماری از عالمان اشعری، امامت را از اصول دین دانسته‌اند و بر این باورند که اعتقاد به امامت، لازم است و انکار آن، موجب کفر می‌گردد.

شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱)، انکار امامت را همچون انکار نبوت و توحید می‌داند و می‌گوید: «يجب أن يعتقد أن المنكر للإمام كالمنكر للنبوة والمنكر للنبوة كالمنكر للتوحيد.» (شیخ صدوق، الهدایة، ص ۲۷).
و از آنجا که منکر نبوت و توحید، کافرند، پس منکر امامت نیز کافر می‌باشد.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) می‌گوید:

و اتفقت الامامية على ان من انكر امامة احد الائمة و جحد ما اوجب الله من فرض الطاعات فهو كافر ضال، مستحق للخلود في النار. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷.

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶)، امامت را همچون نبوت، از کبار اصول دین به شمار آورده است. سید مرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

شیخ الطائفه (متوفی ۴۶۰)، در تهذیب بر این باور است که مخالفان، به سبب انکار اصلی از اصول دین (امامت)، محکوم به کفرند. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۳۵.

از متأخران نیز عده‌ای، امامت را در زمره اصول دین قرار داده‌اند که از جمله می‌توان به مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳)، سید نور الله تستری (متوفی ۱۰۱۹)، محقق لاهیجی (متوفی ۱۰۷۲)، ملا صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۰)، صاحب حدائق (متوفی ۱۱۸۶)، ملا محمد مهدی نراقی (متوفی ۱۲۰۹)، صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶)، شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱) و حکیم سبزواری (متوفی ۱۲۸۹) اشاره کرد.

همچنین برخی از اندیشه‌وران معاصر امامیه، نظر فوق را برگزیده‌اند که به عنوان مثال، می‌توان از محمد حسن مظفر، محمد رضا مظفر، آیه الله خویی، آیه الله مرعشی و استاد مصباح یزدی نام برد. البته چنان که گذشت، نظریه فوق، اختصاص به شیعه امامیه ندارد، بلکه این دیدگاه در میان عالمان اهل سنت نیز نظر عده‌ای را به خود جلب کرده است؛ قاضی بیضاوی و علامه اسروشنی از جمله کسانی‌اند که امامت را جزو اصول شمرده‌اند.

ادله دیدگاه دوم

دلایلی که در این باب اقامه شده است، به چهار دسته «آیات»، «روایات»، «اجماع» و «ضرورت» قابل تقسیم است: الف) آیات

کسانی که امامت را جزو اصول دین می‌دانند، به آیات فراوانی، از جمله به آیات زیر استدلال کرده‌اند:

۱. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ». (تحلیل و نقد)
۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». (تحلیل و نقد)

ب) روایات

روایاتی که در این زمینه آمده است، به چند دسته عمده، قابل تقسیم است: دسته‌ای از این روایات، در مقام توصیف و تمجید مقام منبع امامت و ولایت است؛ مانند: «بنی الإسلام علی خمس؛ علی الصلاة و الصوم و الزکات و الحجّ و الولاية و لم یناد بشيء کما نودی بالولاية». دسته دیگر، مخالفان و منکران امامت را معرفی می‌کند که این دسته، خود به دو بخش تقسیم می‌شود: در بخشی از این روایات، از مخالفان و منکران امامت، به عنوان کافر و در بخش دیگر، به عنوان مرتد، یاد شده است.

۱. روایاتی که بیانگر کفر مخالفان است

الف) «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة». این حدیث، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با تعبیر مختلف نقل شده است.

ب) «من أصبح من هذه الأمة لا إمام له، أصبح ضالاً تائها و إن مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق».

ج) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «من عرفنا کان مؤمناً و من أنکرنا کان کافراً».

د) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به یکی از اصحاب می‌فرماید: «یا حذیفة! إن حجّة الله بعدی علیک علی بن أبی طالب. الکفر به کفر بالله و الشک به کفر بالله و الشک فی الشک فی الله و الإلحاد فیہ إلحاد فی الله...»

۲. روایات دال بر ارتداد مخالفان

الف) در صحیح بخاری، به طرق مختلف، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت فرمود: یرد علیّ یوم القیمة رهط من أصحابی فیجلون عن الحوض، فأقول یا ربّ أصحابی، فیقول إنّک لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنّهم ارتدّوا علی أذبارهم القهقری. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۸.

ب) در صحیح مسلم، در حدیثی از عایشه می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إنّی علی الحوض أنتظر من یرد علیّ منکم، فوالله لیقتطنّ دونی رجال فلاقولنّ، آی ربی منی و من أمّتی. فیقول إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک؟ ما زالوا یرجعون علی أعقابهم.

ج) امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: مخاطبان آیه شریفه «مَنْ یَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...» کسانی‌اند که منصب امامت را غصب کرده‌اند.

خلاصه استدلال به روایات

بر اساس روایات فوق، انکار امامت، موجب کفر و ارتداد می‌شود و هر آنچه انکار آن، چنین باشد، از اصول دین است. بنابراین، امامت از اصول دین است.

ارزیابی روایات

بدون تردید، این گونه روایات، اهمیّت و ضرورت امامت و ولایت را بیان می‌کند؛ همچنان که اهمیّت نماز، روزه، حجّ و جهاد نیز از این روایات، قابل استنباط است. لکن در دلالت آنها بر این که امامت جزو اصول دین است، جای بسی تأمل است؛ زیرا اگر بناست که امامت با استناد به همین روایات، از اصول دین شمرده شود، نماز، روزه و ... به همین دلیل، برخی از محققان با این که امامت را از اصول دین می‌دانند، اما از استدلال به روایات فوق خودداری کرده، می‌گویند:

لا یرتدّ ذلك من تلك الأخبار الدالة علی أن بنی الإسلام علی خمس و لا یلزم من أهمیّتها فی نظر الشارع، صیورورها ضروریة. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۳.

نقد استدلال به روایات کفر مخالفان

این نقد، مبتنی بر دو مقدمه است:

۱. بر اساس روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «کفر» در قرآن، معانی مختلفی دارد که متّصف شدن به برخی از معانی آن، موجب خروج از دین است؛ همچون انکار ربوبیّت و معاد (که آن را کفر جحودی گویند) و برخی دیگر، نه تنها با اسلام، منافات ندارد، بلکه با آن، قابل جمع است. از این قبیل است، کفر به معنای ناسپاسی در برابر شکر و یا کفر به معنای ترک اوامر الهی در برابر اطاعت. گفتنی است که کفر در روایات نیز به معنای فوق به کار رفته است. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. از آیات و روایات استفاده می‌شود که نسبت میان اسلام و ایمان، عام و خاص مطلق است. بدین معنی که هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی، الزاماً مؤمن نیست. بنا بر این، کفر مقابل اسلام نیز غیر از کفر مقابل ایمان است و نسبت میان این دو، عکس نسبت اسلام و ایمان است؛ یعنی هر کفر مقابل اسلام، کفر مقابل ایمان هم هست، و لکن هر کفر مقابل ایمان، کفر مقابل اسلام نخواهد بود. بنا بر این، کفر مقابل ایمان، با اسلام منافات ندارد.

با توجه به نکات فوق، پاسخ استدلال به روایات یاد شده، روشن می‌شود؛ زیرا این استدلال، در صورتی تمام است که پیشتر، دو مطلب به اثبات رسیده باشد: یکی این که دلالت روایات بر مدّعا (کفر مخالفان) تمام باشد و دیگر این که معارض نداشته باشد؛ در حالی که هر دو مطلب، قابل مناقشه است؛ زیرا اولاً، دلالت روایات فوق بر مدّعا، مخدوش است؛ چرا که روایات، در صورتی مثبت مدّعاست که واژه کفر در آنها به معنای در برابر اسلام به کار رفته باشد، در حالی که در هیچ یک از روایات مربوط، چنین نیست، بلکه واژه کفر، بیشتر در معنای مقابل ایمان به کار رفته است، نه مقابل اسلام، و چنان که گذشت، کفر به این معنی، نه تنها با اسلام منافات ندارد، بلکه با آن قابل جمع است. پس دلالت روایات بر مدّعا، تمام نیست.

پاسخ فوق را گروه زیادی از اندیشمندان متأخر و معاصر امامیه مطرح کرده‌اند:
صاحب جواهر می‌گوید:

فعلّ ما ورد فی الأخبار الكثيرة، من تكفير منكر على عليه السلام محمول على إرادة الكافر في مقابل الإيمان. محمد حسن نجفی، جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۰.
شیخ انصاری رحمه الله، با این که امامت را از اصول دین می‌داند، با نسبت دادن کفر به مخالفان، به شدت مخالفت کرده، در پاسخ کسانی که برای اثبات کفر مخالفان، به روایات استناد کرده‌اند، می‌نویسد:
إلا أنّ المستفاد من مجموع الأخبار و كلمات الأخبار أنّ المراد بهذا الكفر، المقابل للإيمان الذي هو أخصّ من الإسلام. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۲.

مرحوم حکیم در مستمسک می‌نویسد:
و أمّا النصوص، فالذی يظهر منها أنّها فی مقام إثبات الكفر للمخالفين بالمعنى المقابل للإيمان كما يظهر من المقابلة بين الكافر و المؤمن. سید محسن حکیم، مستمسک عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۴.
امام خمینی رحمه الله نیز از جمله کسانی است که تقابل در این گونه روایات را، میان کفر و ایمان می‌داند و در پاسخ کسانی که برای اثبات مدّعی خود، به روایات تمسّک کرده‌اند، می‌فرماید:
فهلّا تنبّه بأنّ الروایات التي تشبّث بها لم يرد فی واحد منها أنّ من عرف علیا عليه السلام فهو مسلم و من جهله فهو كافر. بل قابل فی جميعها بين المؤمن و الكافر و الكافر مقابل المسلم، غير المقابل للإيمان. امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۰.

چنان که ملاحظه شد، دلالت روایات فوق بر مدّعا، تمام نیست.
ثانیاً، بر فرض که مشکل دلالی روایات مزبور، منتفی باشد، بازهم تمسّک به آنها از جهت دیگری مخدوش است؛ زیرا در برابر آنها روایات متعدد و معتبری وجود دارد که بر اسلام حقیقی مخالفان، به شرط عدم جحد و عناد دلالت می‌کند و در حقیقت، می‌تواند حاکم و مفسّر روایات مورد بحث باشد.

به تعبیر دیگر، ما با دو دسته روایات مواجه هستیم که یکی بر کفر مطلق مخالفان دلالت دارد و دیگری بر کفر مقید به نصب و عناد و جمع هر دو دسته، به این است که روایات مطلق را حمل بر روایات مقید کنیم. بنا بر این، روایات اشاره به کفر کسانی خواهد داشت که از روی جحد و عناد، با مسأله امامت مخالفت می‌کنند، نه مطلق مخالفان. از جمله روایاتی که بر اسلام مخالفان به شرط عدم جحد و عناد، دلالت دارد، روایات زیر است:

۱. در اصول کافی روایت مشروحی در این زمینه وارد شده است که خلاصه آن چنین است:
سه نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام به نامهای هاشم صاحب البرید، ابو خطاب و محمد بن مسلم، درباره مخالفان امامت، اختلاف نظر داشتند. هاشم معتقد بود که جاهلان و منکران امامت، کافرند، ولی ابو خطاب، در کفر مخالفان، وجود حجت را شرط می‌دانست و محمد بن مسلم، افزون بر آن، تحقق انکار و جحد را نیز معتبر می‌شمرد. نزاع این سه نفر، در ایام حج، نزد امام صادق علیه السلام کشیده شد و امام علیه السلام ضمن گوشزد کردن اعتقاد مخالفان به توحید و نبوت و انجام اعمال عبادی، با اظهار تعجب مکرر و گفتن سبحان الله، آنان را از نسبت دادن کفر به جاهلان مسأله امامت، بر حذر داشت و تلویحا نظر محمد بن مسلم را تأیید فرمود. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۱؛ محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۱.

۲. در بحار الانوار، گفت و گوی مشروحی از حضرت امیر علیه السلام با اشعث بن قیس آمده است که امام در بخشی از آن، ضمن تشریح سیاستهای خود در حوادثی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آن زمان رخ داده بود، در پاسخ اشعث از هلاکت غیر شیعه می‌فرماید:
و ما هلك من الأمیة إلا الناصبیین و المكابریین (المکابریین) و الجاحدین و المعاندین.
فأما من تمسك بالتوحید و الإقرار بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و الإسلام و لم یخرج من الملة و لم یظاهر علینا الظلمة و لم ینصب علینا العداوة و شك فی الخلافة و لم یعرف أهلها و ولاتها و لم یعرف لنا ولایة ... فإن ذلك مسلم مستضعف یرجى له رحمة الله. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۷۱.

نقد استدلال به روایات ارتداد مخالفان

استدلال به این روایتها نیز از جهات ذیل، قابل مناقشه است:

۱. روایتهای فوق، در صورتی مثبت ارتداد مخالفان است که واژه ارتداد، در آنها به مفهوم اصطلاحی آن (خروج از دین) به کار رفته باشد. در حالی که ارتداد در روایات مورد بحث، قابل حمل بر معنای مصطلح آن نیست؛ زیرا لازمه اش خروج بیشتر مسلمانان از حوزه دین است؛ چرا که بسیاری از مسلمانان، امامت را به آن شکل که امامیه مطرح کرده‌اند، نمی‌پذیرند.

این مطلب (لازم)، نه تنها مخالف اصل و مستلزم حرج است، بلکه با اجماعی که بر عدم احتراز امامان شیعه و اصحاب آنان از هرگونه معاشرت با مخالفان، منعقد است نیز نمی‌سازد.

از این رو، برخی از ژرفاندیشان معاصر امامیه، احتمال دیگری را مطرح کرده‌اند و چنین گفته‌اند:

و یحتمل أنّ کون المراد من ارتداد الناس، نکث عهد الولاية و لو ظاهرا و تقیة لا الارتداد عن الإسلام و هو الأقرب. امام خمینی، کتاب الطهارة، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

ناگفته پیداست که صرف وجود چنین احتمالی، کافی است که در اعتبار استدلال فوق، تردید راه یابد.

۲. بر فرض که از احتمال فوق، صرف نظر کرده، ارتداد را به ارتداد از اصل اسلام تفسیر کنیم، بازهم روایات، دلالت بر ارتداد همه مخالفان ندارد؛ زیرا چنان که گذشت، در پاره‌ای از این روایات، سبب ارتداد، غصب حق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده است.

بنا بر این، می‌توان احتمال داد که روایتهای فوق، به ارتداد کسانی اشاره دارد که با آگاهی، خلافت و به تبع آن، حق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کرده‌اند و ناگفته پیداست که عموم مردم، در آن نقشی نداشته‌اند تا به ارتداد متّصف شوند.

۳. این روایات، همانند روایات پیشین، معارض با اخباری است که اسلام مخالفان را تأیید می‌کند و بنا به قاعده اصولی، در صورت عدم رجحان یکی از دو طرف، مرجع، عمومات یا اصل خواهد بود و چنان که گذشت، مفاد عمومات و اصول، اسلام مخالفان است.

۴. دلیل فوق، اعم از مدّعاست؛ چرا که ارتداد، همان سان که با انکار اصلی از اصول دین، تحقق می‌یابد، با انکار فرعی از ضروریات دین نیز حاصل می‌شود. بنا بر این، از این که انکار امامت، موجب ارتداد می‌شود، لزوما نمی‌توان به این نتیجه رسید که امامت از اصول دین است.

از آنچه گذشت، معلوم شد که با تمسّک به آیات و روایات یاد شده، نمی‌توان اثبات کرد که امامت از اصول دین است؛ چرا که نتیجه استدلالهای مزبور حد اکثر، اثبات کفر، یا ارتداد مخالفان است و این مقدار، هر چند که برای اثبات مدّعا، لازم به نظر می‌رسد، کافی نیست. افزون بر آن، باید اثبات گردد که هر چیزی که انکار آن، موجب کفر یا ارتداد گردد، از اصول دین است؛ و چنان که ملاحظه شد، این مطلب، اثبات نشد.

ج) اجماع و نقد آن

گفتیم که برخی از اندیشمندان امامیه در این باره که امامت، یکی از اصول دین است ادعای وجود اجماع کرده‌اند (سید مرتضی، الانتصار، ص ۲۳۱؛ شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۳۱؛ شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷)، لیکن این ادعا، از چند منظر به تأمل بیشتری نیازمند است:

۱. ادعای اجماع، به دو نحو قابل تصوّر است: نخست این که این اجماع، مورد قبول همه فرق اسلامی باشد و دیگر این که تنها امامیه، مدّعی چنین اجماعی باشد. اجماع در اینجا، در صورتی مثبت مدّعاست (جزو اصول دین بودن امامت) که فرض اول، قابل اثبات باشد، در حالی که این فرض، نه مدّعی دارد و نه اثبات می‌شود؛ چرا که مخالفان امامت که اکثریت را تشکیل می‌دهند، منکر چنین اجماعی هستند.

فرض دوم، هر چند که قابل اثبات است، لیکن نمی‌تواند مثبت مدعا باشد؛ زیرا نتیجه این فرض، جزو اصول مذهب بودن آن است؛ چون انعقاد اجماع بر جزو اصول دین بودن امری نزد فرقه خاص، اصل بودن آن را تنها نزد همان فرقه اثبات خواهد کرد.

۲. استدلال به اجماع مستلزم دور است؛ زیرا حجیت اجماع از منظر امامیه، نه به نفس اجماع، بلکه به سبب ملازمه آن با قول معصوم علیه السّلام است. پس آنچه از این دیدگاه، حجّت محسوب می‌شود، همان قول معصوم علیه السّلام است که در هر اجماعی، مفروض انگاشته می‌شود.

برخی از فقهای بلند آوازه امامی گفته‌اند: «فلو خلا المائة من فقهاءنا من قوله عليه السلام لما كان حجة و لو حصل في اثنين كان قولهما حجة.» بنا بر این، در هر اجماعی، اولاً وجود معصوم علیه السّلام و سپس حجیت قول وی، مفروض گرفته می‌شود، در حالی که مخالفان، نه تنها حجیت قول وی، بلکه وجود او را نیز انکار می‌کنند. پس استدلال به این اجماع، در حقیقت، اثبات اصل بودن امامت، با قول امام می‌باشد که دور است.

د) ضرورت امامت و نقد آن

یکی دیگر از دلایل مدعیان کفر مخالفان، ادعای ضرورت در مسأله امامت است. خلاصه استدلال، چنین است: امامت حضرت علی علیه السّلام از جانب خدا و توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت‌های گوناگون: از جمله، در جریان غدیر خم، اعلام شده و نقل متواتر این مطلب، آن را به سر حدّ ضرورت رسانده است. بنا بر این، انکار آن، در حقیقت، انکار یکی از ضروریات دین اسلام است که منجر به کفر می‌شود.

پاسخ

اولاً، امامت به معنایی که نزد امامیه مطرح است، از ضروریات دین محسوب نمی‌شود؛ زیرا ضروریات دین، اموری است که نزد همه فرق اسلامی و تمام طبقات مسلمانان، بدیهی باشد و امامتی که شیعه مدعی آن است، نه تنها از ضروریات نیست، بلکه عدّه زیادی، خلاف آن را از ضروریات می‌پندارند. ثانیاً این دلیل، به يك اعتبار اعم، و به اعتبار دیگر، اخص از مدعاست. اعم بودن آن، از این روست که ضرورت، وصف انحصاری اصول دین نیست، بلکه برخی از امور فرعی نیز متّصف به ضرورت می‌شود؛ مانند وجوب نماز، روزه و ... که از ضروریات دین اسلام به شمار می‌رود.

نتیجه

بنا بر این، از صرف اتّصاف مسأله‌ای به ضرورت، لزوماً نمی‌توان اصل بودن آن را نتیجه گرفت. اما اخص بودن آن، از این نظر است که امامت به معنای یاد شده، نه نزد همه، بلکه تنها نزد امامیه از ضروریات است؛ زیرا آنچه نزد همه از ضروریات محسوب می‌شود، ولایت به معنای محبت است، اما ولایت به معنای امامت و خلافت، فقط نزد شیعه، مسلم است.

نظریه سوم: امامت، به منزله اصل در مذهب

این نظریه را می‌توان بازسازی و ترمیم نظریه دوم دانست. انگیزه طرح دیدگاه فوق، پاسخ به اشکال معروفی است که دامنگیر نظریه جزو اصول دین انگاشتن امامت بوده است.

اشکال، چنین است که لازمه تلقی امامت به عنوان اصلی از اصول دین، خروج اکثر فرق اسلامی از حوزه اسلام و دین است؛ در حالی که این لازم، به دلایلی که گذشت، پذیرفتنی نیست. برای حل این معضل، راه حل‌هایی ارائه شده است که از جمله، نظریه جزو اصول مذهب دانستن امامت است.

سه راه حل در این باره، قابل طرح است:

سه راه حل برای معضل

۱. اسلام واقعی و ظاهری

برخی با تقسیم اسلام به اسلام واقعی و ظاهری، به حل مسأله پرداخته و گفته‌اند: از آنجا که مخالفان، منکر یک اصل دینی (امامت) هستند، نمی‌توانند مسلمان واقعی باشند، و از سوی دیگر، چنان که گذشت، طبق پاره‌ای از آیات و روایات و سیره امامان معصوم شیعه و اصحاب آنان و فقهای امامیه، مخالفان امامت، مسلمان تلقی شده‌اند. بنا بر این، چاره‌ای نیست جز این که گفته شود مخالفان، مسلمانند، لکن اسلامشان، ظاهری است و در ترتب احکام اسلامی، همین مقدار، کافی است. سید ابو القاسم خویی، التنقیح، ج ۳، ص ۸۴-۸۵.

۲. اصول اسلام و اصول ایمان

برخی دیگر کوشیده‌اند تا با فرق گذاشتن میان اصول اسلام و اصول ایمان، به پاسخ مسأله دست یابند. باور آنان بر این است که اصول دین، به دو بخش است: بخشی از آن، اصول اسلام و بخش دیگر، اصول ایمان را تشکیل می‌دهد. توحید، نبوت و معاد، از قسم اول و امامت و عدل، از قسم دوم است. سپس می‌گویند: آنچه ملاک اسلام و کفر است، اصول اسلام است، نه اصول ایمان. بنا بر این، چون مخالفان امامت، اصول اسلام را باور دارند، مسلمانند. تستری، احقاق الحق (تعلیقه)، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. اصول دین و اصول مذهب

سومین پاسخی که به مشکل فوق داده شده است، این است که اصول اعتقادی (نه اصول دین) به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته‌ای، از اصول دین است؛ مانند: توحید، نبوت و معاد، و دسته دیگر، از اصول مذهب؛ نظیر اصل امامت. بنا بر این، انکار امامت، نه انکار اصلی از اصول دین، بلکه انکار اصلی از اصول یک مذهب خاص (شیعه) است و چنان که یادآور شدیم، انکار چنین اصلی، موجب کفر نمی‌شود.

این پاسخ را می‌توان تقریر دیگری از راه حل دوم دانست؛ زیرا همان گونه که گذشت، کسانی که امامت را از اصول مذهب انگاشته‌اند، روایاتی را که دال بر کفر مخالفان امامت است، حمل بر کفر مقابل ایمان کرده‌اند، و این، بیانگر آن است که امامت از منظر آنان، از اصول ایمان است. بنا بر این، فرقی میان اصول مذهب و اصول ایمان وجود ندارد، بلکه دو تعبیر از یک واقعیت است.

در هر صورت، این نظریه، نخستین بار، در میان متفکران متأخر امامیه مطرح شد و رفته رفته، توجه بسیاری را جلب کرد. بر اساس این طرز تفکر، امامت، نه از اصول دین و نه از فروع آن، بلکه از اصول مذهب است. تا آنجا که مؤلف آگاهی دارد، میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱) جزو نخستین کسانی است که نظریه یاد شده را کشف و ترویج کرده است. وی در رساله فارسی خود به نام «اصول دین» می‌گوید:

بدان که اصول دین، سه چیز است: توحید، نبوت و معاد، اما عدل و امامت، از اصول مذهب است، پس هر که منکر یکی از سه چیز اول بشود، کافر و نجس ... اما اگر اقرار به آن سه داشته باشد و منکر عدل و امامت باشد، کافر نیست؛ لیکن شیعه هم نیست ... میرزا ابو القاسم قمی، اصول دین (نسخه خطی، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۸۲۰۸)، ذیل مقدمه.

پس از صاحب قوانین، تعدادی از شاگردان و معاصران وی نیز این نظریه را پذیرفتند و از آن جمله است: «مولا محمد ابراهیم کرباسی» (متوفی ۱۲۶۲) و شیخ جعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳).

عده‌ای از متفکران معاصر امامیه نیز امامت را از اصول مذهب می‌دانند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

محمد حسین کاشف الغطاء

۱. محمد حسین کاشف الغطاء از اعظام و مفاخر دانشمندان شیعه در قرن حاضر، در کتاب گرانسنگ اصل الشیعه و اصولها فرموده است:

اسلام و ایمان، مترادف و به معنای اعم که اساس آن را سه اصل توحید، نبوت و معاد تشکیل می‌دهد، به کار می‌رود ... لیکن شیعه امامیه، اعتقاد به امامت را به آنها افزوده است. بنا بر این، کسی که به امامت، به همان معنایی که در نزد شیعه مطرح است، باور داشته باشد، از نظر آنان، مؤمن به معنای اخص کلمه (شیعه) است؛ نه این که منکر اصل امامت، به کلی از اسلام، خارج باشد. محمد حسین کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۲۶.

علامه امینی

۲. علامه امینی، محقق ژرف‌اندیش و پرتلاش شیعه در کتاب ارزشمند الغدیر، ضمن نقل و نقد برخی از اعتراضات ابن تیمیه بر مذهب شیعه، امامت را از اصول مذهب شیعه دانسته است. علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

علامه طباطبائی

۳. حکیم فرزانه و مفسر بزرگ معاصر، علامه طباطبائی نیز امامت را از اصول دین ندانسته است. ایشان در تفسیر وزین المیزان، ذیل تفسیر آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» «۲»، اصول دین را در سه اصل توحید، نبوت و معاد، منحصر دانسته است:

این آیه، آخرین آیه سوره است که غرض از بیان سوره را خلاصه می‌کند و در آن، اصول سه‌گانه دین را که توحید، نبوت و معاد است؛ جمع کرده است.

شهید مطهری

۴. فقیہ، محقق و اسلام شناس نامدار شیعه در قرن حاضر، استاد شهید مرتضی مطہری در کتاب ارزشمند عدل الہی، اعتقاد بہ امامت را از نشانه‌های شیعه بودن دانسته و آن را جزو اصول این مذهب بہ شمار آورده است: عدل، بہ تنہایی علامت اشعری نبودن شمرده می‌شد. عدل و امامت، توأمان، علامت تشیع بود. این است کہ گفته می‌شد اصول دین اسلام، سه چیز و اصول مذهب شیعه نیز همان سه چیز است بعلاوہ اصل عدل و امامت.

امام خمینی

۵. امام خمینی، متفکر بزرگ و احیاگر دین در عصر حاضر نیز از جملہ کسانی است کہ امامت را در شمار اصول مذهب می‌داند. ایشان در کتاب الطہارۃ، ضمن بیان احکام مخالفان، بہ تفسیر ماہیت اسلام پرداختہ، چنین می‌گوید: ماہیت اسلام، چیزی جز گواہی دادن بہ وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و اعتقاد بہ معاد نیست و غیر از این امور، هیچ چیزی دیگر، از جملہ، اعتقاد بہ ولایت ائمہ علیہم السلام در ماہیت اسلام دخالت ندارد. بنا بر این، امامت از اصول مذهب است، نہ دین.

حضرت آیة اللہ آقا میرزا جواد تبریزی

۶. حضرت آیة اللہ آقا میرزا جواد تبریزی، یکی دیگر از بزرگان شیعه، پس از بیان این مطلب کہ معرفت اصول اعتقادی، بر ہر مکلفی واجب عینی است و اعتقاد بہ آنها باید از روی یقین باشد، می‌گوید: برخی از اصول عقاید؛ نظیر توحید، نبوت خاصہ و معاد جسمانی، از اصول دین و برخی دیگر؛ مانند عدل و امامت از اصول مذهب است ... کسی کہ اصول دین را باور نداشته باشد، از دین اسلام، خارج است، اما اگر بہ اصول دین اعتقاد داشته باشد، ولی اصول مذهب را نپذیرد، از اسلام خارج نیست، بلکہ تنہا از مذهب شیعه خارج خواهد بود. میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة، ج ۳، ص ۴۱۵.

بدین ترتیب، موافقان و مخالفان اصل امامت، ہر دو، مسلمان و بہ حکم آیہ شریفہ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» برادر یکدیگرند و انکار اصل امامت، اگر از روی تعصب و عناد نباشد، ضرری بہ مسلمان بودن مخالف نمی‌زند. اما در عین حال، اعتقاد بہ امامت بہ معنایی کہ گذشت، دارای فواید و برکاتی است کہ در صورت فقدان آن، خسارت‌های زیانبار و جبران‌ناپذیری بہ جوامع اسلامی وارد می‌شود؛

زیرا اعتقاد بہ امامت، یعنی باور داشتن بہ این کہ پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہ دستور صریح خداوند، اوصیا و جانشینان خویش را تعیین و بہ مردم، شناسانده است و آنان کسانی‌اند کہ همچون شخص پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ملکہ عصمت و علم خداداد دارند و تمام احکام الہی را می‌دانند و بہ ہمین دلیل، تبیین احکام دین و تفسیر واقعی کتاب و سنت و نیز سرپرستی جوامع اسلامی در ہر زمان، بہ آنها سپردہ شدہ است. بنا بر این، امامت یعنی الگوی کامل و منحصر بہ فردی برای انتظام بخشیدن بہ امور دینی و دنیوی، و ناگفتہ پیداست کہ از دست دادن چنین الگویی، ضایعہ‌ای اسفناک و جبران‌ناپذیر است.

فصل سوم: نصب امام علی علیه السلام در آیات و روایات

(برگرفته از کتاب ولایت در قرآن آیت الله مکارم، معالم المدرستین علامه عسگری و ...)

رابطه ی امام علی (علیه السلام) و حق
رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي «السُّنَنِ الْكَبِيرِ» عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَجْهَرُ فِي الصَّلَاةِ بِبِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،
ثُمَّ إِنَّ الشَّيْخَ الْبَيْهَقِيَّ رَوَى الْجَهْرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَابْنِ عَبَّاسٍ، وَابْنِ عُمَرَ، وَابْنِ الزُّبَيْرِ، وَأَمَّا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي
طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يَجْهَرُ بِالتَّسْمِيَةِ فَقَدْ ثَبَتَ بِالتَّوَاتُرِ، وَمَنْ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ اهْتَدَى،
وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ.

فخر رازی در بحث بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» حمد در نماز، می گوید:
.... علی بن ابی طالب نیز «بسم الله الرحمن الرحيم» نماز را بلند می خوانده است، و هر که در دینش به علی اقتدا
کند اوست که هدایت یافته است. زیرا پیامبر فرمودند:
«خدایا! حقی را بر محور علی بگردان، هر جا که او باشد....».

سه آیه از قرآن کریم در استدلال بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام

اولین آیه: آیه ولایت (آیه ۵۵ سوره مائده)

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال
رکوع، زکات می دهند. (۵۵)

شأن نزول آیه

ابو ذر می گوید: روزی همراه، با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جماعت اقامه کردیم، پس (از نماز)
نیازمندی تقاضای کمک کرد، (بر اثر فقری که بر غالب مسلمانان حاکم بود) کسی از حاضران کمکی به او نکرد،
سائل (که از دریافت کمک ناامید شده بود) دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تو شاهد باش
که در مسجد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضای کمک کردم، کسی کمکم نکرد! علی علیه السلام که در آن
هنگام مشغول نماز (مستحیی و نافله) بود با انگشت خنصر (یعنی انگشت کوچک دست راستش، که انگشتی در آن

بود) به آن نیازمند اشاره کرد! شخص نیازمند به سوی آن حضرت آمد و انگشتر آن حضرت را در آورد و رفت. این صحنه در حضور و جلوی چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله (و اصحاب) انجام شد. پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از دیدن این صحنه زیبا و با شکوه، دست به آسمان بلند کرد و) فرمود: پروردگارا! برادرم موسی بن عمران از تو تقاضایی کرد و گفت:

«پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن، و کارم را برایم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند. و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم گردان؛ و او را در کارم شریک ساز»، و تو (در مقام اجابت خواسته‌اش) در قرآن چنین فرمودی: «بزودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم؛ و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم.»

پروردگارا! من محمد، پیامبر و برگزیده تو هستم، سینه‌ام را گشاده کن؛ و کارم را برایم آسان گردان؛ و وزیری از خاندانم؛ یعنی علی، برایم قرار ده، با او پشتم را محکم گردان.»
ابو ذر در ادامه این حدیث بسیار زیبا می‌گوید: «به خدا قسم هنوز سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...» را بر پیامبر خواند!

آیا معنای «ولی» مبهم و گم است؟

ولی دارای معانی متفاوتی است که مانند بسیاری از الفاظ مشترک دیگر، این اشتراک باعث گم شدن معنایش نمی‌شود.

بلکه افراد با استفاده از قرائن به معنی آن پی می‌برند.

مانند لفظ شیر در جملات زیر:

شیر در جنگل زندگی می‌کند.

شیر غذای مفیدی است.

با استشمام بوی گاز، ابتدا شیرها را ببندید.

هیچ انسان عاقلی، به خاطر معانی متعدد داشتن واژه شیر، این جملات را نادیده نمی‌گیرد و آنها را نیز بر اساس نظر خود معنا نمی‌کند. بلکه بر اساس قرینه‌های خارجی معنای اصلی را درک می‌کند.

معنای ولی در کتاب لغت

ابتدا به تبیین و تشریح کلمه «ولی» می‌پردازیم؛ زیرا اگر معنای این کلمه روشن شود، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. برخی از مفسران اهل سنت برای دور کردن مخاطبان خویش از معنای روشن آیه، معنای بسیاری، بیست و هفت معنی برای ولی ذکر کرده‌اند، تا بگویند این کلمه لفظ مشترکی است که معانی مختلفی دارد و ما نمی‌دانیم که خداوند در این آیه کدامیک از آن معانی را اراده کرده است؛ پس آیه مبهم است و دلالت بر چیزی ندارد!

ولی هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم و کلمات و نظریات متخصصین لغت را مطالعه می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که آنان بیش از دو تا سه معنی برای کلمه «ولی» نگفته‌اند. بنابراین بقیه معانی، همه، به این سه معنی بازمی‌گردد! این سه معنی عبارتند از:

- ۱- «ولی» به معنای یار و یاور و ناصر، و ولایت به معنای نصرت و یاری است.
- ۲- معنی دومی که برای ولایت گفته‌اند، سرپرستی و صاحب اختیار بودن است، بنابراین «ولی» سرپرست و صاحب اختیار است.
- ۳- سومین معنای «ولی» دوست و رفیق است؛ هر چند انسان را نصرت و یاری نکند. ولی از آنجا که دوست در عالم رفاقت، غالباً به یاری انسان می‌شتابد، معنای سوم نیز به معنای اول بازمی‌گردد؛ بنابراین، از نظر دانشمندان لغت «ولی» دارای دو معنای عمده است و بقیه معانی به این دو بازمی‌گردد.

آیا در قرآن کریم، کلمه ی ولی به معنای سرپرست به کار رفته است؟

الف: در آیه شریفه ۳۳ سوره اسراء، که در مورد ولایت تشریحی بحث می‌کند، آمده است:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا

و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ و سرپرست او سلطه و حقّ قصاص قرار دادیم.

ب: در طولانی‌ترین آیه قرآن مجید، آیه ۲۸۲ سوره بقره، که در مورد نوشتن سند به هنگام پرداخت قرض الحسنه می‌باشد، می‌خوانیم:

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ

(اگر کسی که حق بر ذمه اوست توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ و سرپرست او (به جای او) با رعایت عدالت، املا کند.

در این آیه شریفه نیز ولیّ به معنای سرپرست و صاحب اختیار آمده است.

«ولی» به معنای حاکم در کلام خلیفه دوم

«قال عمر لعليّ عليه السّلام و العباس (رض) فقال أبو بكر، قال: رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما نورث ما تركناه صدقة، فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا، ثم توفي أبو بكر، قلت أنا ولي رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و ولي أبي بكر، فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا»
عمر به امام على عليه السلام و عباس گفت:
«ابوبكر گفت: پیامبر فرموده ما ارث نمی گذاریم و ارث ما صدقه است، پس او را دروغگو خواندید، ابوبکر از دنیا رفت، من گفتم: من ولی رسول الله و ولی ابوبکر هستم، پس مرا نیز دروغگو و گنهکار و خیانتکار خواندید....».

اینجا به صراحت عمر خود را جانشین و حاکم از سوی پیامبر و ابوبکر معرفی می کند.

دومین آیه: آیه تبلیغ یا عصمت (آیه ۶۷ سوره مائده)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.
(۶۷)

تفسیر آیه با قطع نظر از شواهد دیگر

با تفکر و تعمق و دقت در خود آیه شریفه و بدون کمک گرفتن از امور دیگر، پاسخ همه سؤالات روشن می‌شود؛ به شرط آن که منصفانه و به دور از تعصب قضاوت کنیم؛

اولاً: آیه مورد بحث، آیه ۶۷ سوره مائده است و می‌دانیم که سوره مائده آخرین سوره، یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشته است. یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.
سؤال: راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین سالهای عمر پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز بطور رسمی مطرح نشده است؟

آیا این مسأله مهم مربوط به نماز است، در حالی که مسلمانان بیش از ۲۰ سال نماز می‌خواندند؟

آیا مربوط به روزه است، در حالی که روزه پس از هجرت واجب شد و قریب به ۱۳ سال از تشریح آن می‌گذشت؟

آیا مربوط به تشریح جهاد است، جهادی که از سال دوم هجرت شروع شده بود؟

آیا در رابطه با حج است؟

پاسخ.....

پاسخ: نه! انصاف این است که مربوط به هیچ يك از امور مذکور نیست! باید دید که بعد از ۲۳ سال زحمت طاقتفرسای پیامبر صلی الله علیه و آله، چه مسأله مهمی بر زمین مانده است؟
ثانیاً: از آیه شریفه استفاده می شود که این مأموریت پیامبر صلی الله علیه و آله بقدری مهم و خطیر است که همسنگ و همطراز نبوت است. احتمالاتی که برخی از دانشمندان داده اند و اموری که در سطور قبل به آن اشاره شد هر چند مهم هستند، ولی هیچ يك از آنها همطراز رسالت و نبوت نمی باشد. باید بیندیشیم که چه امر مهمی که همطراز رسالت است پس از ۲۳ سال هنوز انجام نشده است؟

ثالثاً: ویژگی دیگر این مأموریت این است که عده ای با آن مخالفت می کنند و مخالفت آنها بقدری جدی و شدید است که حاضرند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از سر راه بردارند، مسلمانان که با نماز و روزه و حج و جهاد و مانند آن مخالفتی نداشته اند، پس حتماً این مأموریت، يك مسأله سیاسی است و عده ای برای مخالفت با آن، کمر به مبارزه بسته اند و حاضرند در این راه در مقابل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم بایستند!
و هنگامی که تمام این جهات را نظر می گیریم و بیطرفانه و منصفانه بر روی آن مطالعه می کنیم و بدور از تعصب و لجاجت به قضاوت می نشینیم، به چیزی جز مسأله ولایت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که در غدیر خم به صورت رسمی مطرح شد نمی رسیم.

آری! چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا سال آخر عمر شریفش بطور رسمی آن را بیان نکرده بود و همسنگ و همطراز رسالت و نبوت خاتم الانبیاء بود و عده زیادی برای مبارزه با آن هم قسم شده بودند و خداوند برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای این مأموریت تضمین داده بود، همان مسأله مهم و سرنوشت ساز جانشینی پیامبر بود، زیرا هر چند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله ولایت علی علیه السلام را بارها مطرح کرده بود ولی به صورت رسمی و در حضور مسلمانان سراسر جهان بیان نشده بود؛ بدین جهت، این مأموریت عظیم و بزرگ به هنگام بازگشت آن حضرت از حجة الوداع و در صحرای غدیر خم به بهترین شکلی انجام شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین خویش، رسالتش را تکمیل کرد.

تفسیر آیه در کلام دانشمندان اهل سنت

در بین مفسران اهل سنت نیز عده ای روایت مربوط به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را نقل کرده اند، که می توان به آقای «سیوطی» در «الدرر المنتور، جلد دوم، صفحه ۲۹۸» و «أبو الحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول،

صفحه ۱۵۰» و «شیخ محمد عبده» در «المنار، جلد ششم، صفحه ۱۲۰» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و سایر تفاسیر اشاره کرد.

کلام فخر رازی

در اینجا برای نمونه فقط قسمتی از کلام فخر رازی را نقل می‌کنیم:
او، که در میان مفسران اهل سنت بی‌نظیر است و تفسیر قوی و مشروحی دارد و انسانی هوشیار و عالم است (هر چند تعصب زیادی نیز دارد، که بعضاً حجابی برای او شده است) پس از بیان نه احتمال در تفسیر آیه فوق، ولایت امیر مؤمنان را به عنوان دهمین احتمال مطرح می‌سازد.
متن کلام فخر رازی به شرح زیر است:

نزلت الآية فی فضل علي بن أبي طالب و لما نزلت هذه الآية أخذ بيده و قال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقية عمر فقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب! أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة ... این آیه در مورد علی بن ابی طالب نازل شده است. هنگامی که این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت (و بلند کرد) و فرمود: «هر کس که من مولای او هستم پس این علی هم مولی و رهبر اوست. پروردگارا! کسانی که ولایت علی را پذیرفته‌اند دوست بدار و کسانی که با او به دشمنی برخاسته‌اند، دشمن بدار!» سپس عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند ابو طالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد. تو از امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی!»

شواهد التنزیل حاکم حسکانی

طبق آنچه در کتاب «شواهد التنزیل» آمده، «زیاد بن منذر» می‌گوید:
نزد امام باقر علیه السلام بودم، در حالی که آن حضرت در گفتگو با مردم بود، شخصی از اهل بصره به نام «عثمان العاشی» برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، جانم به فدایت باد! از حسن بصری پرسیدم که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟ گفت: در مورد مردی، ولی نام او را مشخص نکرد! (لطفاً شما بفرمائید که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟)

امام فرمود: اگر می‌خواست بگویم می‌توانست نام او را بیان کند، ولی از ترس نگفته است (چون در دوران سیاه بنی امیه بوده، علاوه بر این که میانه خوبی هم با امیر مؤمنان علی علیه السلام نداشته است) اما من می‌گویم ... هنگامی که خداوند جان پیامبر صلی الله علیه و آله را در مقابل خطرات احتمالی تضمین کرد، آن حضرت دست علی بن ابی طالب علیه السلام را بلند کرد و او را به عنوان جانشین و خلیفه خود معرفی نمود.
نکته جالب توجه این که، حاکم حسکانی نویسنده کتاب شواهد التنزیل که روایت فوق را نقل کرده از اهل سنت است، همانگونه که علمای دیگر اهل سنت نیز روایت فوق را نقل کرده‌اند.

*** نتیجه این که، احادیث و روایات و گفتار صحابه و روایات و نظریات مفسرین و دانشمندان، همگی دلالت دارد که آیه تبلیغ پیرامون ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده است.

سومین آیه : آیه اکمال (آیه ۳ سوره مائده)

..... الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

ترجمه:

امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنا بر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

خصوصیات این روز....

روزی که آیه شریفه از آن سخن می‌گوید، دارای چهار ویژگی مهم است.

اول: روزی است که باعث یأس و ناامیدی کفار شد.

دوم: روزی است که مایه اکمال دین گشت.

سوم: روزی است که خداوند نعمتش را بر مسلمانان تمام کرد.

چهارم: روزی است که خداوند راضی شد که دین اسلام، دین همیشگی مردم باشد.

معنای اکمال و اتمام (از دیدگاه استاد مطهری)

مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱۵ ص ۲۱۶ فرق تام و کامل ص : ۲۱۴

یک شیء اگر مرکب از یک سلسله اجزاء باشد، چنانچه فاقد یک یا چند جزء از اجزاء لازم باشد می‌گوییم ناقص است، و اگر همه اجزاء را داشته باشد می‌گوییم تمام است. مثلاً یک خانه برای اینکه خانه بشود به اجزائی نیاز دارد از پایه و دیوار و سقف گرفته تا لوازم اولی مثل لوله کشی و سیم کشی. تا وقتی که یک یا چندتا از اینها نباشد می‌گوییم هنوز ساختمان ناقص است. وقتی که همه اجزاء به آخر رسید می‌گوییم الآن این ساختمان تمام است. پس «تمام» را در جایی می‌گوییم که یک «کل» موجود باشد مرکب از اجزاء؛ وقتی که جامع همه اجزاء باشد به آن می‌گوییم تمام، اگر فاقد باشد می‌گوییم ناقص (در مقابل تمام). بنابراین اگر بچه‌ای متولد بشود در حالی که یک انگشت نداشته باشد یا کور مادرزاد متولد بشود، می‌گوییم ناقص متولد شده ولی اگر این جور نباشد بلکه نقطه مقابلش باشد و همه ارکان و عناصرش وجود داشته باشد می‌گوییم تمام خلقت متولد شده است.

و اما کامل در مقابل ناقص معنی دیگری دارد. یک شیء که از نظر اجزاء تمام است و از این نظر نقصی ندارد ولی بالقوه می‌تواند چیز دیگری بشود یعنی می‌تواند متحول بشود از مرتبه‌ای و درجه‌ای به مرتبه و درجه بالاتری، مادام که آن مراتب را طی نکرده به آن می‌گوییم «ناقص»، وقتی که مراتب ممکن را طی کند به آن می‌گوییم «کامل». پس «تمام» در مقایسه با اجزاء است و «کمال» در مقایسه با مراتب و درجات. کودکی که تمام خلقت متولد می‌شود، از نظر انسان بودن ناقص است؛ یعنی انسان کامل نیست، انسان تمام هست ولی انسان کامل نیست، زیرا هنوز انسانی است که می‌تواند عالم باشد و عالم نیست، می‌تواند صنعتگر باشد و صنعتگر نیست، می‌تواند کارهایی را انجام

بدهد ولی هنوز آن کارها را انجام نداده است، همه اینها را بالقوه داراست، بالقوه مجتهد است ولی اکنون مجتهد نیست، ... چون همه چیز را بالقوه دارد و هیچ چیز برایش فعلیت پیدا نکرده، باید مراحل طی کند تا استعدادهايش به فعلیت برسد. هر وقت استعدادهايش به فعلیت رسید آنوقت به او می‌گوییم «انسان کامل». اگر رسید به مرحله‌ای که تمام استعدادهای انسانی او - حال، استعدادهای انسانی هرچه هست - به مقام فعلیت رسید به او می‌گوییم «کامل». این است که در ذیل آن آیه شریفه که راجع به مسئله خلافت امیرالمؤمنین است (الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) اساساً به مجموع اسلام به دو دید نگاه شده. از يك دید، دین مجموعه‌ای است از دستورها که از ناحیه خدا یکی بعد از دیگری می‌آید. مثلاً نماز يك دستور است، روزه دستور دیگری است، حج، زکات و خمس هر يك دستور دیگری است و هر يك از این دستورها نعمتی است برای ما. به اعتبار اینکه آخرین دستور رسیده و مثل این است که آخرین جزء و آخرین خشت این ساختمان گذاشته شده است «اتمام نعمت» گفته‌اند. اما به اعتبار يك امر دیگر «اکمال دین» گفته شده است و آن امر دیگر حقیقت دین است که چیزی است از نوع معارف و معنویت. این دستورها پوششهای دین است، به اصطلاح مقررات ظاهری است، پیکری است که روح آن همان معارف و معنویات است مثل خود توحید و نبوت و امامت. انسان بدون نبوت با فکر شخصی خودش می‌تواند به يك توحیدی برسد اما نه توحیدی که شایسته يك انسان است، بلکه يك توحید ناقص. همچنین هیچ يك از توحید و نبوت بدون اینکه امامت باشد به مرحله کمال خود نمی‌رسند؛ یعنی نبوت مکمل توحید است، به این معنی که مبین توحید است (البته هدف اصلی همه اینها توحید است) و به وسیله نبوت، آن که روح دین است - یعنی توحید - کمال پیدا می‌کند و به وسیله امامت، بیشتر.

پس، از آن نظر که معنویت به آخرین حد و به اوج خود می‌رسد، این طی مراحل است [و کلمه] «اَكْمَلْتُ» [به کار رفته است و] به آن اعتبار که دستوری از دستورهای دین رسیده و این دستور که پس از دستورهای دیگر آمده آخرین خشتی است که در این ساختمان به کار رفته، کلمه «اَتَمَمْتُ» استعمال شده است. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۵، ص: ۲۱۶

راستی این روز بزرگ، با این ویژگیهای چهارگانه، چه روزی بوده است؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال، دو مسیر را می‌توان طی کرد:
راه اول: تأمل و تعمق در مضمون خود آیه و مطالعه و تفکر پیرامون آن، با قطع نظر از روایات و احادیثی که در ذیل آن وارد شده و با صرف نظر از آراء و افکار مفسران و محدثان و دانشمندان و سایر نشانه‌ها و قرائن خارجی می‌باشد.
راه دوم: تفسیر آیه با استفاده از روایات شأن نزول و آراء و نظریات مفسران می‌باشد.

غدیر در کلام سیوطی

سیوطی، که از علمای اهل سنت است و در کشور مصر می‌زیسته و در نزد اهل سنت انسان معتبری محسوب می‌شود، روایت زیر را در کتاب خویش نقل کرده است:

«ابو سعید خدری می‌گوید:

لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ، هَبَطَ جِبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد و ولایت او را بر مؤمنین اعلام کرد، جبرئیل نازل شد و آیه فوق را برای پیامبر آورد. طبق این روایت، که از خود اهل سنت نقل شده، منظور از «الیوم» روز غدیر خم است و آیه مورد بحث در مورد ولایت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.

غدیر در کلام خطیب بغدادی

خطیب بغدادی، یکی دیگر از علمای اهل سنت که در قرن پنجم می زیسته است، در کتاب خویش، تاریخ بغداد، به نقل از ابو هریره، چنین روایت می کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كُتِبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا» وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: «أَلَسْتُ وَليُّ الْمُؤْمِنِينَ» قَالُوا: بلى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعليُّ مَوْلَاهُ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَايَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»

ترجمه

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که روز هیجدهم ذی الحجّه را روزه بگیرد، معادل روزه شصت ماه برایش ثواب می نویسد» و این روز مصادف با روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را گرفت و سپس از مردم پرسید: «آیا من پیامبر، نسبت به مؤمنان و مسلمانان از خودشان اولی نیستم؟» همه در جواب گفتند: بله، پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از این که این اقرار را از مسلمانان گرفت) فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.» عمر بن خطاب (برای عرض تبریک خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و) گفت: ای فرزند ابو طالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد، تو مولی و سرپرست من و تمام مسلمانان گشتی، سپس خداوند آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» را نازل کرد.

سخن عجیب آلوسی

علی رغم قرائن آشکاری که در آیه شریفه وجود دارد (که شرح آن گذشت) و روایات متعددی که از شیعه و اهل سنت نقل شده است، برخی بر اثر تعصب و لجاجت چشم بر روی همه اینها بسته و آیه شریفه را طبق میل خویش تفسیر کرده و از بحث منطقی خارج شده اند. از جمله این دانشمندان، آلوسی، مفسر معروف اهل سنت و نویسنده تفسیر مشروح و بزرگ روح المعانی است. او در شرح و تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده، وقتی به جریان غدیر می رسد، می گوید:

ابن جریر طبری، از مورخان معروف اہل سنت، دو جلد کتاب پیرامون احادیث غدیر نوشته است، سپس (برای این کہ بہ راحتی از کنار این کتاب رد شود، بدون بحث و بررسی پیرامون روایات این کتاب) می‌گوید: این دو کتاب احادیث صحیح و ضعیف را با ہم مخلوط کرده است! سپس از ابن عساکر نقل می‌کند کہ وی احادیث فراوانی در مورد خطبہ و حادثہ غدیر نقل کرده است، ولی ما تنها احادیثی را از او می‌پذیریم کہ از خلافت علی سخن نگوید!

اثبات امامت امام علی علیه السلام در روایات

روایت اول

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)
علیّ وليّ کل مؤمن بعدی، و أنه سید المسلمین و إمام المتقین

علی (علیه السلام) سرپرست هر مؤمنی بعد از من و او آقای مسلمانان و امام باتقویان است.

منبع: سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۷ ح ۳۷۹۸، و مستدرک الصحیحین: ۳ / ۱۲۴.

روایت دوم: حدیث منزلت

وقتی کہ رسول خدا مدینہ را برای جنگ تبوک ترک کرد و علی را بہ جانشینی خود گمارد، علی (ع) با چشم گریان بہ حضرت عرض کرد: یا رسول الله آیا من ہمراہ شما نیام و در میان زنان و کودکان باقی بمانم؟ پیامبر فرمود: أما ترضی أن تكون منی بمنزلہ ہارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی، انه لا ینبغی أن اذهب الا و انت خلیفتی. یعنی آیا راضی نیستی کہ تو نسبت بہ من همچون ہارون نسبت بہ موسی باشی؟
با این تفاوت کہ پس از من پیامبری نیست. سزاوار نیست کہ من بروم مگر اینکه تو خلیفہ من باشی.

این حدیث را می‌توانند در طبقات ابن سعد ج ۲ / ۲ ق ۲ / ۲ ص ۲ و کنز العمال ج ۱ / ۱ ص ۱۶۵ و سنن بیہقی ج ۱ / ۱ ص ۱۱۳ و صحیح ترمذی ج ۳ / ۳ ص ۲۰۰ و سیرہ حلبی ج ۲ / ۲ ص ۳۰۸ و ... کہ از منابع مورد توجہ دانشمندان اہل سنت است، با الفاظ متفاوت بیابید. ج ۳ مستدرک ۱۳۳. البانی فرمودہ این روایت صحیح است

روایت سوم: حدیث غدیر

قال ابن حجر في صواعقه، الشبهة الحادية عشرة من شبهاته: إن الذهبي - مع تعنته - قد صحح عدة طرق من طرق حدیث الغدير، و

أنه صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم قال لأصحابه يوم غدیر خم: أستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم- يكررها ثلاثا- فأجابوه ثلاثا: بلى، فقال صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله، و أحب من أحبه و ابغض من أبغضه، و أدر الحق معه حيث دار

پیامبر در غدیر خم سه بار فرمود: آیا من پیامبر سرپرست شما و اولی به شما نسبت به خودتان نیستیم؟ سه بار جواب داده شد: آری!

پیامبر فرمودند: هر کس من مولای او بوده ام، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کسانی را که علی را دوست دارند، و دشمن بدار دشمنانش را. یاری کن یاورش را و خوار کن کسی که علی را خوار کند. دوست بدار دوستش را و عصبانی باش از کسی که بغض علی را دارد. و حق را با او بگردان هر جا که باشد....

تواتر غدیر

بر طبق آنچه علامه امینی در الغدیر به اثبات رسانده است، این واقعه مهم تاریخی را صد و ده تن از صحابی، هشتاد و چهار تابعی و سیصد و شصت تن از علما و محدثان اهل سنت، این حدیث را در کتاب خود آورده اند و گروهی به صحت سند آن اعتراف نموده اند.

ابن خلدون و غدیر

الفصل السابع والعشرون في مذاهب الشيعة في حكم الإمامة

اعلم أن الشيعة لغة هم الصّحْب و الأتباع و يطلق في عرف الفقهاء و المتكلمين من الخلف و السلف على أتباع عليّ و بنيه رضي الله عنهم و مذهبهم جميعا متفقين عليه أن الإمامة ليست من المصالح العامة التي تفوض إلى نظر الأمة و يتعين القائم بها بتعيينهم بل هي ركن الدين و قاعدة الإسلام و لا يجوز لنبيّ إغفاله و لا تفويضه إلى الأمة بل يجب عليه تعيين الإمام لهم و يكون معصوما من الكبائر و الصغائر و إنّ عليّا رضي الله عنه هو الذي عيّنه صلوات الله و سلامه عليه بنصوص ينقلونها و يؤوّلونها على مقتضى مذهبهم لا يعرفها جهابذة السنّة و لا نقله الشريعة بل أكثرها موضوع أو مطعون في طريقه أو بعيد عن تأويلاتهم الفاسدة.

و تنقسم هذه النصوص عندهم إلى جليّ و خفيّ فالجليّ مثل قوله «من كنت مولاه فعليّ مولاه» قالوا و لم تطرد هذه الولاية إلّا في عليّ و لهذا قال له عمر «أصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنة» و منها قوله «أفضاكم عليّ» و لا معنى للإمامة إلّا القضاء بأحكام الله و هو المراد بأولي الأمر الواجبة طاعتهم بقوله «أطيعوا الله و أطيعوا الرّسولَ و أولي الأمر منكم ٤: ٥٩» و المراد الحكم و القضاء و لهذا كان حكما في قضية الإمام يوم السقيفة دون غيره و منها قوله «من يبايعني على روجه و هو وصيّ و وليّ هذا الأمر من بعدي» فلم يبايعه إلّا عليّ.

و من الخفيّ عندهم بعث النبيّ صَلَّى اللهُ عليه و سلم عليّا لقراءة سورة براءة في الموسم حين أنزلت فإنّه بعث بها أولًا، أبا بكر ثمّ أوحى إليه ليلبّغه رجل منك أو من قومك فبعث عليّا ليكون القارئ المبلّغ قالوا: و هذا يدلّ على تقديم عليّ. و أيضا فلم يعرف أنّه قدّم أحدا على عليّ.

تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص: ۲۴۷

طبری و غدیر

کتاب الولایه ابن جریر طبری

محمد بن جریر بن یزید طبری املی (۲۲۴ - ۳۱۰ ق) محدث، مفسر، فقیه و مورخ نامور سنی مذهب قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. طبری به رغم آن که از اهل سنت بود و در بخشی از عقاید خود، مذهب اهل حدیث بغداد را داشت، چون برخی از دیدگاه‌هایش با عقاید رایج اهل حدیث در بغداد سازگار نبود، طرد و حتی به تشیع متهم شد. انگیزه اصلی وی در تألیف اثری درباره بیان طرق حدیث غدیر، اظهار نظری بود که ابوبکر بن ابی داوود سجستانی (م ۳۱۶ ق) درباره عدم صحت حدیث غدیر کرده بود. وی گفته بود که امام علی (ع) در حجة الوداع حاضر نبوده است تا غدیری در کار بوده باشد. این سخن، خشم طبری را برانگیخت و او را به نگارش این رساله در اثبات درستی حدیث غدیر واداشت.

چندین عنوان برای کتاب غدیر طبری در منابع ذکر شده است که معروف ترین آن‌ها عنوان کتاب الولایه است که ابن شهر آشوب آن را آورده است. پیش از وی، نجاشی (م ۴۵۰ ق) از کتاب وی با عنوان الرد علی الحرقوصیه ذکر طرق خبر یوم الغدیر از آن یاد کرده است. در تفسیر این نام، نویسندگان قدیم و جدید سخنان بسیاری گفته اند. برخی نیز عنوان کتاب المناقب یا مناقب اهل البیت را به آن داده اند. بر این اساس، وی کتابی مفصل درباره مناقب اهل بیت داشته است که بخشی از آن بیان «طرق حدیث غدیر» بوده و به احتمال، به صورت جدا نیز تحت عنوان رساله فی طرق حدیث غدیر یا کتاب الولایه نامگذاری شده است. در فهرس موجود نسخه های خطی کتابخانه های مختلف، تاکنون نسخه ای از این اثر، شناخته نشده است، اما این کتاب در اختیار چند تن از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم هجری بوده است.

منبع: سایت <http://ghadeer.valiasr-aj.com>

قرائن و شواهد دلالت مولا بر «سرپرست» در روایت غدیر

۱. دستور توقف قافله ای صدهزار نفری برای اعلام امری مانند دوستی امام علی (علیه السلام) معقول نیست.
۲. مقدمه خطبه پیامبر، نوعی پیشگویی از رحلت قریب الوقوع ایشان است که تناسب آن با جانشینی امام علی بیشتر از سخن از دوستی اوست.
۳. پیامبر اسلام، نخست تعبیر «اولی به نفس» را در مورد خود به کار برد، سپس امام علی (علیه السلام) را به عنوان اولی معرفی می کند.
۴. تبریک گفتن مسلمانان به علی (علیه السلام).

۵. اعلام اکمال دین و اتمام نعمت از جانب خداوند هرگز با موضوع دوستی تناسب ندارد.

۶. حسان بن ثابت، در غدیر این ابیات را سرود و در آنها به جای «مولی»، امام و هادی را به کار برد:
فقال له: قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا